

شاید مقصود این کلام اینست که در عدالت گشایش است هم برای امام و هم برای امت، زیرا امت زیر پرچم عدل آرامش می یابد و قهرا از حکومت عادلانه که حقوق وی را حفاظت و رعایت می نماید اطاعت می کند و به همین جهت حاکم نیز از نارضایتی ها و عوارض آن گشایش و راحتی می یابد، و اما ستم حاکم در نهایت موجب نارضایتی و شورش مردم می گردد و در نتیجه کار، هم بر امام و هم بر امت سخت می گردد. و این نکته ای است درخور توجه. در شرح ابن ابی الحدید معتزلی در توضیح این خطبه آمده است:

قطایع: قطعه های از زمینهای خراجی بیت المال است که حاکم به افراد واگذار نمود، و خراج آنها نمی گیرد و در عوض مالیات بسیار کمی بر آنها قرار می دهد. و عثمان به بسیاری از بنی امیه و سایر دوستان و طرفدارانش از اینگونه اراضی واگذار کرده بود...

و این خطبه را کلبی به نقل از ابی صالح به صورت مرفوع [بدون ذکر زنجیره سند] به نقل از ابن عباس (رضی) بدین مضمون آورده است:

علی (ع) در روز دوم از بیعت خویش در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود: هر قطعه زمینی که عثمان در اختیار افراد گذاشته و هر مالی که از مال خداوند بخشیده به بیت المال بازگردانده می شود، زیرا حق قدیمی را هیچ چیز [حتی مرور زمان] باطل نمی کند، و اگر مالی را پیام که به کاپین زنان در آمده و یا در شهرهای مختلف پراکنده شده آنها به حال نخستین آن باز می گردانم، زیرا در عدل گشایش است، و کسی که حق بر وی گران آید، ستم بر وی گرانتر است...

کلبی گوید: آنگاه آن حضرت (ع) فرمان داد تا همه سلاحهایی که در منزل عثمان وجود داشت و با آن مسلمین تهدید می شدند جمع آوری شود و نیز فرمان داد تا شتران اصیل از شتران زکاتهای مردم که در خانه او بود جمع آوری شود و شمشیر و زره او را نیز تصرف کردند. ولی فرمان داد که متعرض سلاحهایی که

در مقابله با مسلمین از آن استفاده نشده نگردند و از مصادرهٔ اموال او چه آنها که در منزل وی بوده یا خارج از آن، نهی فرمود، و دستور فرمود که همه اموالی که عثمان به دیگران واگذار کرده بود بازگردانده شود هر جا که مال یا صاحبان مال یافت شود.

چون این خبر به عمرو بن عاص رسید - او در آن هنگام در «ایله» یکی از توابع شام بود وی هنگام شورش مردم بر علیه عثمان به آنجا رفت و اقامت گزید - به معاویه نوشت: هرکاری می خواهی بکن، زیرا پسر ابوطالب تمام دارائی تورا از تو خواهد گرفت همانگونه که پوستهٔ عصا از آن جدا می شود.^(۱)

۳۰- مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

«علی (ع) املاکی را که عثمان به اقطاع جماعتی از مسلمانان درآورده بود بازپس گرفت و آنچه در بیت المال بود را بین همه مسلمانان تقسیم می کرد و کسی را بر کسی برتری نمی داد.»^(۲)

۳۱- در دعائم الاسلام آمده است:

«از علی (ع) روایت شده که چون مردم با وی بیعت کردند دستور فرمود آنچه از اموال و اسلحه که در منزل عثمان است و آنچه از اموال مسلمانان که در اختیار او بود همه را تصرف کنند، و آنچه مال شخصی عثمان بود برای ورثهٔ وی باقی گذارند.»^(۳)

۳۲- باز در همان کتاب آمده است:

«از آنحضرت (ع) برای ما روایت شده که پس از بیعت مردم با وی آنحضرت برای مردم خطبه خواند و ضمن آن فرمود: آگاه باشید که همه زمینهایی که عثمان به

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۲۶۹.

(۲) مروج الذهب ۲/۴.

(۳) دعائم الاسلام ۱/۳۹۶، کتاب الجهاد.

اقتطاع درآورده و همه اموالی که از مال خداوند بخشیده همه به مسلمانان و بیت المال آنان بازگردانده می شود، زیرا حق بوسیله باطل از بین نمی رود، سوگند به آنکسی که دانه را شکافت و جوانه را برون آورد، اگر بکابین زنان در آمده و یا در شهرها پراکنده گردیده آنرا به صاحبانش بازمی گردانم، زیرا در حق و عدالت برای شما آسایش و گستردگی است و کسی که عدالت بروی گران آید، ستم بر وی گرانبارتر است.^(۱)

از این حدیث شریف و سایر روایات مختلف و نزدیک به هم استفاده می شود که یکی از تکالیف و وظایف مهم که به عهده حاکم اسلامی است اینست که علاوه بر احقاق حق ناتوانان از زورمندان، اموال غصب شده متعلق به جامعه را به بیت المال مسلمانان بازگرداند که از این عمل به «مصادره» تعبیر می شود. و مرور زمان و دست بدست شدن و پراکنده شدن آن در مکانها و شهرهای مختلف، موجب بطلان حق و عدم رجوع آن نمی گردد مگر اینکه در مورد ویژه ای امام جامعه تشخیص دهد که این اموال در دست کسی قرار گرفته که از موارد مصرف شرعی آن اموال است و بحساب او می گذارد و باز نمی گرداند. و در بیشتر موارد مشاهده می شود که مردم در این مسئله دچار افراط و تفریط می گردند. برخی می پندارند که آنچه گذشته، گذشته است و نباید متعرض کسانی که بیت المال را حیف و میل کرده اند شد، و برخی می پندارند که فرد غاصب باید به شدیدترین وجه مورد مجازات قرار گیرد و همه اموال حتی اموال شخصی او مصادره گردد، و این هر دو نظر، نظر نادرستی است. اموال بیت المال به هر صورت باید به بیت المال بازگردانده شود و تصرف در اموال شخصی او که از راه حلال بدست آمده بدون اجازه وی جایز نیست و این مطلبی است شایان توجه.

۳۳- محتمل است از همین قبیل باشد حکم امیر المومنین (ع) در ارتباط با

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۶، کتاب الجهاد.

«منذربن جارود» عامل خویش بر اصطخر فارس، آن حضرت به وی نوشت:
 «اما بعد، همانا صلاحیت و فضایل پدرت مرا نسبت به تو فریفت و مشخص شد
 که تو همواره از هوای نفست پیروی می نمائی... آنگاه که نامه من بتو رسید
 بسوی من حرکت کن، والسلام.»^(۱)
 پس از رسیدن نامه، وی به خدمت آن حضرت (ع) رسید؛ آن بزرگوار وی را
 برکنار کرد و به پرداخت سی هزار [درهم یا دینار؟] جریمه نمود. این نامه
 با کمی تفاوت در نهج البلاغه آمده است.^(۲)
 و اگر کسی در این زمینه کاوش کند شاید به نمونه هائی بیش از آنچه ما در
 اینجا یادآور شدیم دست یابد.

پایان سخن:

در اینجا مناسب است بخشی از آنچه را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح
 نهج البلاغه خویش در ارتباط با این موضوع از خلیفه دوم آورده است [بویژه برای
 آگاهی برادران اهل سنت] در چند محور یادآور شویم:

«۱- هیئت بلندپایه ای از افراد سرشناس از شهرهای دور بر عمر وارد شدند عمر
 زیر اندازی از عبا برای آنان گسترد و غذای خشکی نزد آنان نهاد، دخترش

(۱) اما بعد، فان صلاح ابیک غرنی منک فاذا انت لاتدع انقیادا لهواک... فاقبل الی حین تنظر فی
 کتابی، و السلام. - فاقبل فعزله و اغرمه ثلاثین الفا - . تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۷۹.

احتمال دارد این غرامت، غرامت اموالی باشد که از بیت المال حیف و میل کرده یا اینکه این غرامت
 یک نوع تعزیر مالی باشد بنحاطر کارهای ناشایستی که انجام داده، که در مبحث تعزیر مالی می توان
 به این روایت استناد کرد، ولی ظاهر «اغرام» اینست که در مقابل بدهکاریهای او به بیت المال او را
 وادار به پرداخت غرامت فرموده. (الف - م، جلسه ۲۸۳ درس)

(۲) نهج البلاغه، فیض / ۱۰۷۳، لیح / ۴۶۱، نامه ۷۱.

حفصه امّ المؤمنین گفت: اینان شخصیت‌ها و بزرگان عرب هستند، به نیکی از آنان پذیرایی کن.

عمر گفت: ای حفصه، به من بگو نرم‌ترین فراشی که برای پیامبر خدا (ص) گستردی و بهترین غذایی که آن حضرت نزد تو تناول نمود چه بود؟
گفت: در سال جنگ خیبر ما یک عبای وصله دار تهیه کردیم که من آنرا برای پیامبر اکرم (ص) می‌گستردم و آن حضرت بر آن استراحت می‌فرمود، یک شب در زیر آن چیزی نهاده و آنرا برافراشته تر کردم. چون صبح شد فرمود: امشب زیرا اندازه من چه بود؟ گفتم همان زیرا اندازه هر شب مگر اینکه امشب آنرا برافراشته تر کردم تا برای استراحت نرم‌تر باشد. حضرت فرمود: آنرا به حالت اول برگردان که نرمی آن امشب مرا از نماز بازداشت..

یک روز نیز ما یک من آرد جو داشتیم من سبوس آنرا گرفتم و نان تهیه کردم و از ظرف روغنی که داشتیم آنرا باروغن آغشته کردم، در همان حال که حضرت تناول می‌فرمود «ابودرداء» وارد شد و گفت: می‌بینم که روغن شما کم است، ما یک خیک روغن داریم، حضرت فرمود: آنرا بیاور، ابودرداء آنرا آورد، حضرت از آن روغن بر نان ریخت و تناول فرمود، و این بهترین طعامی بود که آن حضرت (ص) نزد من تناول فرمود.

از چشمان عمر اشک سرازیر شد و گفت: بخدا سوگند من چیزی فراتر از این عبا و این غذا برای آنان فراهم نمی‌کنم، و این فراش رسول خدا (ص) و این طعام اوست.^(۱)

۲- چون عتبه بن فرقند [بعنوان حاکم] در آذربایجان وارد شد برای وی حلوائی مخصوصی به نام «خبیص» آوردند، چون وی از آن حلوا خورد آنرا بسیار شیرین و خوشمزه یافت، گفت: چه خوب بود از این حلوا برای امیر المؤمنین عمل

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۴/۱۲.

می آوردیم! پس برای وی دوبار بزرگ از خبیص تدارک دیدند و بر دوشتر بار نموده به مدینه فرستادند، عمر گفت: این چیست؟ گفتند: «خبیص» است. از آن چشید، دید بسیار شیرین است، به آورنده گفت: آیا همه مسلمانان که در دیار شما هستند از این نوع حلوا می خورند؟ گفت: نه. گفت: این دوشتر را با بارشان برگردان. آنگاه به عتبه نوشت:

اما بعد: این خبیص که تو فرستادی از دسترنج پدر و یا دسترنج مادرت نبود، مسلمانان را از آنچه خود می خوری بخوران، و هرگز کسی را نورچشمی قرار نده زیرا نورچشمی داشتن و افرادی را بردیگران ترجیح دادن کار بد و ناپسندی است، والسلام.^(۱)

پیروان خلیفه دوم که خود را منسوب به وی می دانند باید به این برخورد توجه نموده و از آن درس بگیرند، کسانی که بعنوان رؤسا و شیوخ بر منابع ثروت و ذخایر مسلمانان چنگ افکنده و اموال عمومی مسلمانان را اسراف و تبذیر نموده و در جهت امیال شخصی خود بکار می گیرند. در بهترین نقاط امریکا و اروپا با قیمت های بسیار گران برای خود باغ و خانه و ویلا می خرند و وسائل عیش و عشرت و فحشاء را برای خود فراهم می آورند ولی مسلمانان در گوشه و کنار کشورهای اسلامی با انواع فقر مالی و بهداشتی و خبری و فرهنگی دست و پنجه نرم می کنند، باید به اینان گفت اگر دین ندارند حد اقل در دنیای خود آزادمرد باشند.

۳۸- باز از عتبه بن فرقد روایت شده که گفت: برای عمر از بلاد فارس حلوانی درسبدهای بزرگ فرستادم، گفت این چیست؟ گفتم: غذایی نیکو که برای شما آورده ام، گفت: وای برتوا چرا فقط برای من؟ گفتم: توفردی هستی که نیازمندی های مردم را از همان ابتدای صبح پاسخگو می باشی، من دوست

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۵/۱۲.

داشتم هنگامی که به منزل برمی گزیدی غذای نیکویی داشته باشی و باتناول آن برای انجام کارهای مردم نیرو بگیری آنگاه پوشش یکی از سبدها را کنار زدم و از آن چشید و گفت: غذای نیکویی است ولی باید هنگامی که به محل مأموریت خود بازگشتی همه مسلمانان را از این غذا بخورانی! گفتم: ای امیرالمؤمنین قسم بخدائی که تو را به راه صلاح می برد اگر من همه اموال «قیس» را هم به آن کار اختصاص دهم این کار عملی نخواهد بود. گفت: پس در اینصورت من نیازی به این غذا ندارم.^(۱)

«۴- عمر همواره کارگزاران خیانتکار را مورد مواخذه و بازخواست قرار می داد، یک بار ابوموسی اشعری را مورد بازخواست قرار داد - وی عامل او در بصره بود - به وی گفت: به من گزارش رسیده که تو دارای دوکنیز هستی، و دوگونه به مردم غذا می خورانی، آنگاه وی را پس از بازخواست به محل کار خود بازگرداند.»^(۲)

«۵- وی ابوهریره را مورد مواخذه قرار داد و بسیار بر وی سخت گرفت - ابوهریره کارگزار او بر بحرین بود - به وی گفت: آیا نمی دانی که من ترا به بحرین گماشتم در شرایطی که تو پابرنه بودی و حتی کفش برپا نداشتی! اکنون به من گزارش رسیده که تو اسبهایی به قیمت هزار و ششصد دینار فروخته ای! ابوهریره گفت: ما اسبهایی داشتیم که زاد و ولد کردند و تعداد آنها زیاد شد. گفت: حساب مخارج و مؤنه سال تو معین است و این یک چیز علاوه ای است. ابوهریره گفت: ولی مال شما نیست. گفت: بلی به خدا سوگند پشتت را به درد می آورم! آنگاه برخاست و با تازیانه آنقدر به پشت او نواخت تاخون جاری شد، آنگاه گفت: آن دینارها را بیاور، ابوهریره آنها را آورد و گفت: به زودی

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۵/۱۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲.

نزد خدا محاسبه خواهم کرد! عمر گفت: در صورتی که از راه حلال بدست آورده و با اختیار خود آنرا می بخشیدی، بخدا سوگند، «امیمه» [همسر ابوهریره] انتظار نداشت که تو اینگونه اموال هجر و یمامه و دورترین نقاط بحرین را به خود اختصاص دهی نه بخدا و مسلمانان! وی درباره تو بیشتر از یک الاغ چران امید نداشت. آنگاه وی را برکنار کرد.»

«۶- باز وی، حارث بن ابی وهب که یکی از افراد بنی لیث از قبیله بکر بن کنانه بود را مورد بازخواست قرار داد و به وی گفت: جریان شتران و بندگانی که به صد دینار فروخته ای چه بوده؟ گفت: درآمد خود را نگهداری کرده و با آن تجارت کرده ام، گفت: بخدا سوگند تورا برای تجارت نفرستاده بودیم، آنرا به ما بده. گفت: بخدا سوگند از این پس دیگر مسئولیتی از سوی تو نمی پذیرم. عمر گفت: ما نیز دیگر ترا به کاری نمی گماریم. آنگاه به منبر رفت و گفت: ای امرا و فرمانروایان، اگر بدانیم که این مال - بیت المال - برای ما حلال است برای شما نیز آنرا حلال می شماریم، اما چون می دانیم که برای ما حلال نیست و خود را از آن برکنار می دانیم شما نیز خود را از آن برکنار بدانید، بخدا سوگند من برای شما نمونه ای را نیافتم جز این نمونه که تشنه ای در میان امواج خروشان آب به پیش می رود ولی به گرداب توجه نمی کند و چون سیراب می شود غرق می گردد.»^(۲)

«۷- و نیز عمر، به عمرو بن عاص که کارگذار او در مصر بود نوشت:

اما بعد: به من گزارش رسیده که اکنون صاحب شتر و گوسفند و غلام و خدمتگزار شده ای با اینکه پیش از این مالی نداشتی و از حقوق تو هم این اموال گرد نیامده است، اینها را از کجا آورده ای؟ همانا من کسانی از سابقه داران

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲.

و پیشتازان در اسلام را می شناختم که از تو بهتر بودند، ولی من تورا بر این کار برگزیدم بخاطر بی نیازی تو، پس اگر حکومت تو به نفع خودت و علیه ما باشد، به چه دلیل ترا بر خویش برگزینم؟ برای من بنویس که این اموال را از کجا آورده ای؟ و در این کار عجله کن. والسلام.

آنگاه عمرو عاص در پاسخ وی نوشت: من نامه امیر المؤمنین را خواندم، گفتار درست و شایسته ای بود، اما در باره اموال من به شهری وارد شدم که اجناس در آن ارزان و اموال بدست آمده از جنگها فراوان بود، پس اضافه درآمد را به آنچه امیر المؤمنین اشاره فرمودند اختصاص دادم. ای امیر المؤمنین بخدا سوگند اگر خیانت به تو بر ما روا بود ضمانت نمی کردیم زیرا مورد اعتماد تو قرار گرفته ایم، پس از ما نگران نباش که، ما دارای حسب و طایفه ای هستیم که اگر بدانان برگردیم ما را از کارگزاری شما بی نیاز می کند، و اما آنچه در باره سابقه داران و پیشتازان نوشتید پس چرا آنان را بکار نمی گمارید؟ بخدا سوگند من هرگز [برای گرفتن پست و مقام] درخانه شما را نزده ام.

عمر در پاسخ وی نوشت: اما بعد: نگارش و دسته بندی زیبای تو در کلام تأثیری بر من ندارد شما جماعت فرمانروایان اموال را می خورید آنگاه به عذر و بهانه تراشی روی می آوردید، شما آتش می خورید و عار و ننگ به ارث می گذارید، من «محمد بن مسلمه» را بسوی تو می فرستم تا اموال ترا تقسیم کند. والسلام.

چون محمد به نزد عمرو عاص رسید، عمرو برای وی غذای ویژه ای تهیه کرد و نزد وی آورد، اما محمد از خوردن آن امتناع کرد. گفت: چرا غذای ما را نمی خوری؟ گفت: این طعامی است که برای زمینه سازی عمل ناپسندی برای من آورده ای، اگر طعام یک مهمان را برای من بیاوری من می خورم، طعامت را ببر و حساب اموالت را نزد من بیاور، پس چون صبح شد و عمرو اموال خود را

به وی ارائه داد، محمد نیمی از آنرا گرفت و نیم دیگر را به وی واگذار کرد. عمرو چون نیمی از اموال را از دست رفته دید گفت: ای محمد آیا مطلبی را بگویم؟ گفت: هرچه می خواهی بگو. گفت: لعنت بر روزی که در آن روز از سوی پسر خطاب والی باشم...^(۱)

www.KetabFarsi.com

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲/۴۳.

فصل دوازدهم

وجوب رسیدگی به امور محرومان

* گزیده ای از روایات در مسأله

وجوب رسیدگی به امور محرومان

وجوب رسیدگی به امور بینوایان، بیوه زنان، ایتام و ازکارافتادگان توسط امام و کارگزاران وی از مباحثی است که در این فصل به آن پرداخته شده است.
[در این زمینه به ذکر روایاتی اکتفا می‌کنیم:]

[گزیده ای از روایات در مسأله]

۱- در اصول کافی بسند خود از سفیان بن عیینه، از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود:

پیامبر خدا(ص) فرمود: من نسبت به هر فرد مومن سزاوارترم و پس از من علی(ع) نسبت به وی سزاوارترین است.

کسی به آنحضرت [امام صادق(ع)] عرض کرد: معنای این سخن چیست؟
فرمود: معنای فرمایش پیامبر(ص) اینست که: کسی که بدهکاری و یا عائله ای را از خود بجای گذاشته [و از دنیا رفته رسیدگی به آن] بر عهده من است، و کسی که مالی را از خود بجای گذاشته از آن ورثه اوست، پس در صورتی که کسی مالی ندارد بر نفس خود ولایتی ندارد و آنگاه که برای عائله خویش مالی

نگذاشته و نفقه ای به آنان نمی دهد، بر آنان امر و نهی ای ندارد، و پیامبر و امیر المومنین - علیهما السلام - و [امام های] بعد از آنان را خداوند ملزم فرموده که این وظیفه را بعهده بگیرند، پس به همین جهت آنان نسبت به خود آنان سزاوارترین هستند، و چیزی جز همین گفتار پیامبر اکرم (ص) سبب اسلام عامه یهود نگردید، زیرا آنان برخویش و بر عائله خود اطمینان یافتند [که حاکم اسلامی کمبودهای آنان را جبران می کند]^(۱).

۲- در بحار از صدوق از معانی الاخبار بسند خود از حضرت رضا (ع) آمده است که فرمود:

(۱) انّ النبی (ص) قال: انا اولی بکل مومن من نفسه، و علیّ اولی به من بعدی. فقیل له: ما معنی ذلک؟ فقال: قول النبی (ص): من ترک دینا او ضیاعا فعلیّ، و من ترک مالا فلورثته، فالرجل لیست له علی نفسه ولایة اذا لم یکن له مال، و لیس له علی عیاله امر و لا نهی اذا لم یجر علیهم النفقة، و النبی و امیر المومنین - علیهما السلام - و من بعدهما الزمهم هذا، فمن هناک صاروا اولی بهم من انفسهم.

و ما کان سبب اسلام عامّة الیهود الا من بعد هذا القول من رسول الله (ص) و انهم آمنوا علی انفسهم و علی عیالاتهم. اصول کافی ۱ / ۴۰۶، کتاب الحجّة، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۶.

در متن این روایت، ضیاع - با فتح - چنانچه در نهایت آمده به معنی عائله است و با - کسره - جمع ضایع است. و ضمیر مستتر به جمله الزمهم هذا، چنانچه در مرآة العقول آمده، خداوند متعال برمی گردد، و ضمیر ظاهر به پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام و اشاره «هذا» به انفاق و اداء دیون است یعنی خداوند پیامبر و ائمه را به انفاق و اداء دیون ملزم فرموده است.

در قسمت آخر این روایت نکته قابل توجهی است و آن نکته اینک: یهودی ها که از همان اول به فکر مسائل اقتصادی بوده اند وقتی برای آینده خود و فرزندان خود تضمینی اقتصادی بدست آوردند ایمان آوردند. این روایت در واقع یک نوع بیمه را برای افراد تهیدست و عائله مند یادآور می شود.

(الف - م، جلسه ۲۸۴ درس)

پیامبر اکرم (ص) بر منبر تشریف برده و فرمودند: کسی که از خود بدهی یا عائله ای را بجای نهاده تامین آنها بر من است، و کسی که مالی را بجای نهاده مال ورثه اوست، پس بهمین جهت آنحضرت نسبت به آنان از پدران و مادران آنان اولی «سزاوارتر» است و نسبت به خود آنان نیز اولی است. و پس از وی همان چیزی که برای پیامبر خدا (ص) جریان داشت برای امیر المومنین (ع) نیز جاری است.^(۱)

۳- در مسند احمد از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

من به هر مومن از خود وی اولی هستم، پس کسی که بدهی و یا عائله ای را نهاده مسئولیت آنها متوجه من است و اگر مالی نهاده برای وارث است.^(۲)

این مضمون بصورت مستفیض و بلکه متواتر در کتابهای شیعه و سنت بویژه در کتب سنت آمده است.

۴- در اصول کافی بسند خود از صباح بن سیّاب از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر مومن و یا مسلمانی که از دنیا رفته و بدهی ای - بدون اینکه در فساد و اسراف باشد - از خود بجای نهاده، بر امام است که آنرا بپردازد، و اگر آنرا نپردازد گناه آن به گردن اوست. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «انما الصدقات للفقراء و المساکین...» و این شخص از غارمین - بدهکاران - است و نزد امام سهمیه ای

(۱) سعد النبی (ص) المنبر فقال: من ترک دینا او ضیاعا فعلی و آلی، و من ترک مالا فلورثته. فصار بذلک اولی بهم من آبائهم و امهاتهم، و صار اولی بهم منهم بانفسهم. و كذلك امیر المومنین (ع) بعده جری ذلک له مثل ما جری لرسول الله (ص). بحار الانوار ۲۷/۲۴۲، کتاب الامامة، باب حق الامام علی الرعیه، حدیث ۱.

(۲) انا اولی بکل مومن من نفسه، فمن ترک دینا او ضیاعا فآلی، و من ترک مالا فلوارثه. مسند احمد

دارد، پس اگر ندهد گناه آن بر عهده اوست.^(۱)

۵- باز در همان کتاب بسند خود از علی بن موسی الرضا(ع) آمده است:

بدهکار اگر قرض گرفت یا قرض خواست - برای مصارف حق - یکسال به وی مهلت داده می شود اگر توان پرداخت یافت [که می پردازد] و الا امام از بیت المال قرض او را می پردازد.^(۲)

۶- در خبر موسی بن بکر، آمده است که گفت: ابوالحسن [امام رضا(ع)]

فرمود:

کسی که بدنبال روزی حلال رود تا با دست پر به سوی خانه و خانواده خود برگردد، همانند کسی است که در راه خدا جهاد نموده است، ولی اگر سختی روزگار بر وی غلبه کرد، بعهدۀ خدا و رسول خدا به اندازه قوت عیال خود قرض کند پس اگر مرد و بدهی خود را نپرداخته، بر امام است که بدهی او را بپردازد، و اگر نپردازد گناه آن بعهدۀ اوست، همانا خداوند عزوجل می فرماید: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها» تا آنجا که می فرماید: «والغارمین» بدهکاران، و این شخص، فقیر، مسکین و بدهکار است.^(۳)

(۱) ایما مومن او مسلم مات و ترک دینا لم یکن فی فساد و لا اسراف فعلی الامام ان یقضیه، فان لم یقضه فعلیه اثم ذلک. ان الله - تبارک و تعالی - یقول: «انما الصدقات للفقراء و المساکین. الآية» فهو من الغارمین و له سهم عند الامام، فان حبسه فائمه علیه. اصول کافی ۱/۴۰۷، کتاب الحجّة، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۷.

(۲) المغرم اذا تدین او استدان فی حق اجل سنة، فان اتسع و الا قضی عنه الامام من بیت المال. اصول کافی ۱/۴۰۷، کتاب الحجّة، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۹.

(۳) من طلب هذا الرزق من حله ليعود به علی نفسه و عیاله کان کالمجاهد فی سبیل الله، فان غلب علیه فلیستدن علی الله و علی رسوله (ص) ما یقوت به عیاله. فان مات و لم یقضه کان علی الامام قضاؤه، فان لم یقضه کان علیه وزره. ان الله عزوجل یقول: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها» الی قوله: «والغارمین» فهو فقیر مسکین مغرم. وسائل ۱۳/۹۱، ابواب دین، باب ۹، حدیث ۲.

و روایات دیگری بهمین مضمون که در این زمینه وارد شده و برخی از آنها در بخش سوم کتاب در فصل زکوة [جلد سوم فارسی] از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

۷- در نهج البلاغة در نامه آنحضرت (ع) به مالک اشتر به هنگام اعزام وی به فرمانروایی مصر آمده است:

خدارا! خدارا! در مورد طبقه پائین جامعه، آنها که راه چاره ندارند یعنی مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان، در این طبقه هم کسانی هستند که دست سؤال دارند و هم افرادی که باید به آنها بدون پرسش بخشش شود، بنابر این به آنچه خداوند در مورد آنان بتو دستور داده عمل نما، قسمتی از بیت المال و قسمتی از درآمد خالصه جات اسلامی را در هر محل به آنها اختصاص ده و بدان آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیکند سهم دارند و باید حق همه آنها را مراعات کنی، بنابر این هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را بخود مشغول سازد، چرا که هرگز بخاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از انجام نشدن کارهای کوچک معذور نیستی! نباید دل از آنها برگیری و چهره بروی آنان درهم کشی، در امور آنها که به تو دسترسی ندارند و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند بررسی کن، و برای این کار فرد مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشد برگزین تا وضع آنان را به تو گزارش دهد، سپس با آن گروه بطوری رفتار کن که بهنگام ملاقات پروردگار عذرت پذیرفته باشد، چراکه از میان رعایا این گروه از همه به محتاج ترند.

و باید در ادای حق تمام افراد در پیشگاه خداوند عذر و دلیل داشته باشی، در باره یتیمان و پیران از کارافتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را بسوی مردم دراز کنند، بررسی کن، البته این کار بر زمامداران سنگین است ولی حق همه اش سنگین است! ولی خداوند آنها بر اقوامی سبک

می سازد، اقوامی که طالب عاقبت نیک اند، و خویش را به استقامت و بردباری عادت داده و براستی و عده های خداوند اطمینان دارند.

برای مراجعان خود وقتی مقرر کن که به نیاز آنها شخصا رسیدگی کنی! و مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده و درهای آنرا بروی هیچکس نبند و بخاطر خداوند که ترا آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دورسازا تاهرکس با صراحت و بدون ترس و لکننت سخنان خود را با تو بگویند؛ زیرا من بارها از رسول خدا(ص) این سخن را شنیدم: ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان باصراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه (رستگار) نمی شود و روی سعادت نمی بیند.

سپس خشونت و کندی آنها را در سخن گفتن تحمل کن، در مورد آنها هیچگونه محدودیت و استکبار روا مدار، که خداوند بواسطه این کار، رحمت و اسعش را بر تو گسترش خواهد داد و موجب ثواب اطاعت او برای تو خواهد شد. آنچه می بخشی بگونه ای ببخش که گوارا باشد [بی منت] و خودداری از بخشش را با لطف و معذرت خواهی همراه کن.^(۱)

(۱) ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لاحيلة لهم من المساكين و المحتاجين و اهل البؤسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم، واجعل لهم قسما من بيت المال و قسما من غلات صوافى الاسلام في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى. و كل قد استرعيت حقه فلايشغلنك عنهم بطر، فانك لاتعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم، فلاتشخص همك عنهم، ولا تصغر خدك لهم. وتفقد امور من لا يصل اليك منهم عن تفتحمة العيون و تحقره الرجال، ففرغ لأولئك ثقتك من اهل الخشية و التواضع، فليرفع اليك امورهم. ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعية احوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر الى الله في تادية حقه اليه. و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقة في السن عن لاحيلة له، و لا ينصب للمسئلة نفسه، وذلك على الولاة ثقيل [والحق كله ثقيل] وقد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبة فصبروا

۸- باز در نهج البلاغه در عهدنامه آنحضرت به یکی از کارگزاران وی که برای گردآوری صدقات و زکوات وی را اعزام می فرمود آمده است:

او را به تقوی و ترس از خدا در امور پنهانی و اعمال مخفی فرمان می دهم! در آنجا که هیچکس جز خدا شاهد و گواه، و احدی غیر از او وکیل نمی باشد، و نیز به او فرمان میدهم عملی از اطاعتهای خدا را آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آنرا انجام می دهد، آنکس که پنهانی و آشکارش و کردار و گفتارش باهم مخالفت نداشته باشد، امانت الهی را ادا کرده، و عبادت را خالصانه انجام داده است.

و به او فرمان میدهم که بامردم با چهره عبوس روبرو نشود! به آنها بهتان نزند، و با آنها به حساب برتری جوئی بنخاطر اینکه رئیس است بی اعتنایی نکند، چه

انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم.

واجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصک. و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقک و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متنتع، فانی سمعت رسول الله (ص) يقول فی غیر موطن: لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متنتع.

ثم احتمال الخرق منهم و العی، و نوح عنهم الضیق و الانف، یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته، و اعط ما اعطیت هنیئا، و امتنع فی اجمال و اعدار. نهج البلاغه، فیض / ۱۰۱۹، ل/ ۴۳۸، نامه ۵۳.

در متن عربی این روایت لغت های مشکل بدینگونه است:

بوسی: شدت فقر. زمینی، جمع زمین: کسی که زمانه او را به زمین زده، زمینگیر. قانع: سؤال کننده از روی خواری. المعتز: کسی که بدون درخواست، کمکهایی میدهد. صوافی، جمع صافی: زمینی که به غنیمت گرفته شده (خالصه جات). بطر: سرکشی در اثر فراوانی نعمت. تافه: کم. صغر خده: قیافه گرفتن. تفتحمه العیون: به دیده حقارت نگرستن و نادیده انگاشتن. تعتعة فی الکلام: با ناتوانی و ترس سخن گفتن. خرق: زور و فشار. عی: ناتوانی از گفتار. انف: کبر و وزیدن و سرباززدن. اکناف: کناره ها، بالها.

اینکه آنها برادران دینی هستند و کمک کاران در استخراج حقوق. بدان که برای تو در این زکات نصیب مشخص و معینی است و شریکاتی از مستمندان و ضعیفان بینوا داری، همانگونه که ما حق تو را می دهیم تو هم باید نسبت به حقوق آنها وفادار باشی، اگر چنین نکنی از مردمی خواهی بود که در رستاخیز بیش از همه دشمن و شکایت کننده داری و بدا به حال آنکه در پیشگاه خداوند، فقیران و مساکین و سائلان و آنها که از حقشان محروم مانده اند و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان خصم و شاکی او باشند. کسی که امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلود و خویشتن و دینش را از آن منزّه نسازد درهای ذلت و رسوائی را در دنیا بروی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود، و بزرگترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین تقلب، تقلب به پیشوایان مسلمانان است. والسلام.^(۱)

(۱) امره بتقوی الله فی سرائر امره و خفیّات عمله، حیث لا شاهد غیره و لا وکیل دونه. و امره ان لا یعمل بشیی من طاعة الله فیما ظهر فیخالف الی غیره فیما اسرّ. و من لم ینتلف سرّه و علانیته، و فعله و مقالته فقد ادى الامانة و اخلص العبادة. و امره ان لا یجیبهم و لا یعضهم و لا یزغب عنهم تفضلا بالامارة علیهم، فانهم الاخوان فی الدین، و الاعوان علی استخراج الحقوق. و ان لك فی هذه الصدقة نصیبا مفروضا و حقا معلوما و شركاء اهل مسكنة، و ضعفاء ذوی فاقة، و انا موفوک حقك فوقهم حقوقهم، و الا فانك من اكثر الناس خصوما یوم القیامة، و بؤسا لمن خصمه عند الله الفقراء و المساكین و السائلون و المدفوعون و الغارم و ابن السبیل. و من استهان بالامانة و رتع فی الخیانة و لم ینزه نفسه و دینه عنها فقد احلّ بنفسه فی الدنیا الذلّ و الخزی و هو فی الاخرة اذلّ و اخزی. و ان اعظم الخیانة خیانة الامة و افظع الغش غش الأئمة. نهج البلاغة، فیض/۸۸۴، لح/۳۸۲، نامه ۲۶.

جمله «فیخالف الی غیره» چنانچه روشن است مفهوم نهی را در بر دارد. جبهه: زدن به صورت او. عضه: بهتان زدن و دشنام دادن. بؤس: نهایت نیازمندی، و در اینجا بؤسا جنبه نفرین را دارد. خزی

۹- باز در نهج البلاغه در وصیت آنحضرت پس از آنکه از سوی ابن ملجم مورد اصابت واقع شد آمده است:

خدارا! خدارا! در مورد یتیمان، دهانهای آنها را بدون غذا مگذارید و در پیشگاه خود آنان را خوار مشمرید.^(۱)

۱۰- در اصول کافی بسند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است که گفت: مقداری عسل و انجیر از همدان و حلوان نزد امیر المومنین (ع) آوردند، آنحضرت به نمایندگان ایتم دستور داد تا یتیمان را گردآوری کنند. آنگاه مشکهای عسل را در اختیار آنان قرار داد تا سر آنها را لیس بزنند، و آنحضرت قدح قدح آنها را بین مردم تقسیم می کرد. شخص به آنحضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین چرا به اینان اجازه دادی تا سر مشکها را لیس بزنند؟ حضرت فرمود: امام پدر یتیمان است، و من بجای پدرانشان این ظرفها را در اختیار آنها گذاشتم تا لیس بزنند.^(۲)

۱۱- در کتاب مناقب ابن شهر آشوب در رابطه با مناقب امیر المومنین (ع) از ابی نعیم آمده است:

امیر المومنین (ع) همواره بشاش و خنده رو بود، وی باران رحمت نیازمندان، فریادرس پناهندگان، آرزوی آرزومندان، و پناهگاه بی پناهان بود. وی با زیردستان و مردم خود مهربان و بر رفتار خود مسلط بود، با کلامی خوش از آنان دلجوئی می کرد و از صمیم قلب آنان را دوست می داشت.

جمع خزیه است، یعنی: بلیه و خواری.

(۱) الله الله فی الایتم، فلاتغبوا افواههم و لایضیعوا بحضرتکم. نهج البلاغه، فیض/۹۷۷، لح/۴۲۱، نامه ۴۷.

(۲) ان الامام ابو الیتامی و انما العفتهم هذا برعاية الایباء. اصول کافی ۱/۴۰۶، کتاب الحججه، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۵.

روزی آنحضرت (ع) در راه به زنی برخورد کرد که مشک آبی بردوش می کشید، مشک را از وی گرفت و تا درب منزل برای او برد، آنگاه حال او را جویا شد، زن گفت: علی بن ابیطالب شوهر مرا به برخی از مرزها فرستاده و در آنجا کشته شده و اکنون برای من اطفال یتیمی را بجای گذاشته و چیزی ندارم که از آنان نگهداری کنم، بناچار به خدمتگزاری مردم پرداخته ام.

آنحضرت از وی خدا حافظی کرد و رفت. شب را باناراحتی و اضطراب گذرانید، چون صبح شد زنبیلی از طعام برداشت و بسوی خانه آن زن براه افتاد، شخصی به آنحضرت عرض کرد اجازه دهید کمک شما بیاورم، حضرت فرمود: در روز قیامت چه کسی بارگناه مرا بردوش خواهد کشید؟

در خانه آن زن آمد و در زد، زن گفت: چه کسی است؟ فرمود: من همان بنده ای هستم که دیروز مشک ترا برایت آوردم، در را باز کن، امروز نیز چیزی برای بچه ها آورده ام. زن گفت: خدا از تو درگذرد و بین من و علی بن ابیطالب حکم کند.

آنحضرت وارد منزل شد و فرمود: من می خواهم ثوابی برده باشم یا آرد خمیر کن و نان بپز، و یا بچه ها را سرگرم کن تا من نان بپزم. زن گفت: من به نان پختن واردترم و توان این کار را دارم ولی شما از بچه ها نگهداری کنید و آنان را سرگرم کنید تا از نان پختن فارغ شوم.

آن زن به خمیر گرفتن مشغول شد و آنحضرت نیز مقداری گوشت برای بچه ها پخت و آنها را به همراه خرما و چیزهای دیگر در دهان بچه ها می گذاشت، و پس از آنکه کودکان مقداری غذا خوردند فرمود: فرزندانم علی بن ابیطالب را نسبت به آنچه بر سر شما آمده حلال کنید. چون خمیر گرفتن تمام شد، زن گفت: ای بنده خدا تنور را سرخ کن، آنحضرت تنور را برافروخت و چون شعله های آتش زیانه کشید آنحضرت صورت خود را به آتش نزدیک می کرد و می فرمود: ای علی بچش، این جزای کسی است که به بیوه زنان و یتیمان بی توجه باشد.

در این حال زن دیگری که آنحضرت را می شناخت سررسید به آن زن گفت: وای بحال تو این امیر المومنین است! آن زن بسرعت بسوی آنحضرت دوید و عرض کرد چقدر شرمنده ام ای امیر المومنین!

حضرت فرمود: چقدر من از تو شرمنده ام ای کنیز خدا نسبت به کوتاهی هایی که در کار تو انجام داده ام.^(۱)

این روایت در بحار نیز به نقل از مناقب آمده است.^(۲)

البته روشن است در این زمانها که امکانات زندگی گسترش یافته و افراد ناتوان و معلول و یتیم و بیچاره در جامعه زیاد وجود دارد و میتوان شغلهایی را پیش بینی کرد که برخی از این افراد برای انجام آن بکار گماشته شوند، بر امام و کارگزاران او واجب است که برنامه های گسترده ای را برای بکارگیری مناسب این قبیل افراد پیش بینی کنند تا در زندگی احساس فقر و احتیاج نکنند، و در حد ممکن شخصیت آنها درهم شکسته نشود و حاصل کار و دسترنج آنان نیز برای جامعه مفید واقع شود، و این بمراتب بهتر و صحیح تر از آنست که به آنان بصورت مجانی صدقه داده شود که غالباً اینگونه کمک ها باعث تحقیر و شکسته شدن روحیات و احساس حقارت آنان می گردد.^(۳)

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۸۲.

(۲) بحار الانوار ۵۱/۴۱، تاریخ امیر المومنین، باب ۱۰۴، حدیث ۳.

(۳) در شرایط فعلی باید دید چگونه می توان به اینگونه افراد کمک کرد، تشکیل بنیاد شهید و کمیته امداد برای کمک به خانواده های شهداء و بیچارگان و نیازمندان یک کار مثبت است ولی باید در کارخانه ها و کارهای تحقیقاتی و... زمینه کارهای مناسب و آبرومند برای این افرادی که مثلاً چشم و یا یک دست و پا ندارند فراهم کرد، تازندگی آبرومندی داشته باشند. کسی که نان گدائی بخورد خودش احساس حقارت می کند، باید به شکل های مناسب زمینه های گدائی و گداپروزی را در جامعه از بین برد. (الف - م، جلسه ۲۸۴ درس)

www.KetabFarsi.com

فصل سیزدهم

سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان

- * اسلام دین فراگیر و همیشگی
- * نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان
- * نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراز گرفتن آنان
- * زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان
- * امان و آتش بس
- * برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار
- واهل کتاب

سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان

بحث پیرامون این مسئله را در چند جهت به اختصار یادآور می شویم:

جهت نخست:

اسلام، دین و سیاست و تشریح و حکومت است

پیش از این در باب سوم کتاب [جلد اول فارسی] یادآور شدیم که با دقت در قرآن کریم و پژوهش در احادیث شیعه و سنی و فتاوی فقهای آنان در ابواب مختلف فقه از طهارت تا دیات این معنی مسلم می گردد که دین اسلام - چنانچه برخی افراد ساده اندیش و حتی برخی از علمای دین تحت تاثیر القاءات استعمارگران و ایادی آنان پنداشته اند - دینی نیست که فقط منحصر به اعمال عبادی و آداب و مراسم شخصی باشد و به مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان بی توجه باشد، بلکه اسلام نظام فراگیری است که همه نیازمندیهای انسان در معاش و معادش را در بر می گیرد. و از ابتدای پیدایش تا آخرین مراحل زندگی برای شئون فردی و اجتماعی و آنچه بایسته و سزاوار است که انسان در

رابطه خود با خدا، حکومت، خانواده، امت اسلام و امتهای غیر مسلمان و .. دستور و برنامه دارد.

اسلام بحسب محتوی، دینی است کامل، قوی و غنی، متکی به وحی الهی و قابل انطباق بر همه مکانها و زمانها، و برای پیروان خویش همواره استقلال و آزادی و ترقی و تکامل در همه زمینه ها را به ارمغان می آورد. اسلام صرف قانون گذاری و تشریح نیست بلکه احکام و مقررات آن بر پایه حکومت صالح که قوانین عادلانه آنرا در جامعه به اجرا بگذارد تشریح شده و در یک جمله می توان گفت اسلام دین و سیاست و تشریح و حکومت است که پیش از این مباحث آن به تفصیل از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

جهت دوم:

در حقیقت حاکم اصلی خدا است

پیش از این در ابتدای باب ششم [جلد سوم فارسی] یادآور شدیم که هدف از حکومت اسلامی سلطه بر مسلمانان و کشور و شهرهای آنان به هر شکل که حاکم بخواهد و خواسته های شخصی او اقتضا کند - چنانچه شیوه حکومت پادشاهان مستبد اینگونه است - نیست، بلکه هدف از حکومت اسلامی اجرای مقررات و حدود اسلام و اداره شئون جامعه بر اساس دستوراتی است که خداوند تشریح نموده، و در زمینه های مختلف زندگی، از عبادت و سیاست و اقتصاد گرفته تا آداب و احکام، بر پیامبر خویش نازل فرموده است.

پس در حقیقت حاکم اصلی همان خداوند تبارک و تعالی - که مالک بلاد و عباد است و سود و زیان مردم را کاملاً می داند - می باشد، و پیامبر اکرم (ص) نیز مبلغ احکام خداوند و مجری آن است. بعد از آنحضرت نیز جانشینان وی، ائمه طاهرین علیهم السلام و خلفای صالح در همه اعصار تا روز قیامت این مسئولیت را

بعهده دارند؛ پس برنامه های اسلام و حکومتی که آنها را به اجرا بگذارد در هیچ یک از زمانها تعطیل بردار نیست.

جهت سوم:

اسلام دینی فراگیر، جهانی، و همیشگی.

دین اسلام - چنانچه در نوشته های برخی از دشمنان و معاندان اسلام آمده است - دینی مخصوص به جزیره العرب و یا نژاد عرب نیست. بلکه اسلام دینی است جهانی که توسط پیامبر اکرم (ص) برای همه جهانیان تا روز قیامت نازل شده است. این دین، خاتم ادیان و پیامبر اکرم (ص) خاتم النبیین است و تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد. چنانچه آیات قرآن کریم و روایات متواتر بر این حقیقت صراحت دارد که گونه هایی از آنها را یادآور می شویم:

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون^(۱) ما ترا نفرستادیم مگر برای همه مردم، بشارت دهنده و بیم دهنده، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

۲- و نیز می فرماید:

«یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا، الذی له ملک السموات و الارض، لا اله الا هو، یحیی و یمیت، فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته، و اتبعوه لعلکم تهتدون^(۲) ای مردم، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، خدائی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، نیست خدائی بغیر او، زنده می کند و می میراند، پس بخدا و پیامبر او - پیامبر امی که به خدا و کلمات وی ایمان آورده

(۱) سبأ (۳۳) / ۲۸.

(۲) اعراف (۷) / ۱۵۸.